

مطالعات تاریخی جنگ؛ نشریه علمی؛ مقاله علمی - پژوهشی
دوره چهارم، شماره سوم (پیاپی ۱۳)، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱۲۳-۱۴۷

رویکرد، اهداف و فرجام گروه‌های شبه‌نظامی در یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱-۱۹۴۵م)

جواد موسوی دالینی؛* احمد فضلی نژاد؛** نیما رحمانی***

چکیده

با آغاز جنگ دوم جهانی و کشیده شدن آن به یوگسلاوی در سال ۱۹۴۱م، فرصتی برای بروز اختلافات داخلی فراهم گردید. اشغال یوگسلاوی توسط قوای متحد باعث تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی گوناگون با اهداف و ایدئولوژی‌های مختلف و زمینه‌های سیاسی متفاوت شد. گروه‌های مسلح تشکیل یافته با انگیزه‌ها و زمینه‌های فکری متفاوتی دست به اقدامات نظامی در زمان اشغال زدند و نه تنها بر علیه اشغال، بلکه در رقابت بر سر سرنوشت و آینده سیاسی پس از جنگ نیز به مبارزه پرداختند و در این راه نوسانات بسیاری در سیاست‌ها و مواضع آنان پدید آمد. براین اساس نگارندگان در پی پاسخ به این پرسش‌ها هستند که گروه‌های شبه‌نظامی چه اهداف و رویکردی در تحولات یوگسلاوی در برهه جنگ جهانی دوم داشتند؟ و چه عواملی در موفقیت و یا ناکامی هر یک از گروه‌های درگیر در رسیدن به اهداف خود تأثیرگذار بوده است؟ نتایج این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی حکایت از آن دارد که در نهایت جنبش چپ-گرای پارتیزانی موفق شد با جلب حمایت‌های داخلی و خارجی بیشتر بر رقبای خود پیروز شده و زمام امور کشور را به دست گیرد. تحولات سیاسی و نظامی این

* نویسنده مسئول: استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز javad_shirazu@yahoo.com

** دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز fazlinejad@shiraz.ac.ir

*** دانشجوی کارشناسی ارشد گروه تاریخ دانشگاه شیراز nima.rahmani887@gmail.com

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۳ |

دوره از تاریخ یوگسلاوی آینده سیاسی پس از جنگ را در آن کشور تعیین نمود و همچنین پایه‌ای برای تحولات دهه‌های بعد در یوگسلاوی گردید.
کلیدواژه‌ها: جنگ جهانی دوم، یوگسلاوی، گروه‌های شبه‌نظامی، اوستاش، چتینیک، پارتیزان.

مقدمه

منطقه بالکان به دلیل تنوع قومی و مذهبی، تحولات تاریخی و موقعیت ژئوپولیتیک ویژه خود، از جمله مناطق مهم، حساس و پرتنش در اروپا محسوب می‌گردد. این منطقه در طول چند قرن اخیر همواره محل نزاع امپراتوری‌های بزرگی مانند اتریش، عثمانی و روسیه بوده است. با آغاز قرن بیستم اروپا شاهد تحولات سیاسی شگرفی بود. به ویژه پس از پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸م و فروپاشی امپراتوری‌های کهن سال عثمانی و اتریش، مرزهای اروپا به طور اساسی تغییر کرد و کشورهای نوظهور گوناگونی بر روی نقشه اروپا پدیدار شدند. یکی از این کشورهای نوظهور، کشور یوگسلاوی در قلب بالکان بود که از اتحاد مناطق و پادشاهی‌هایی مانند صربستان، کرواسی و اسلوونی متولد شد. اختلافات مذهبی و قومی و خصومت‌های تاریخی، تهدیدی بالقوه برای ثبات و یکپارچگی این کشور تازه تأسیس محسوب می‌شد.

کشور یوگسلاوی دو سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۴۱م، مورد تهاجم و اشغال نیروهای متحدین قرار گرفت. سقوط دولت مرکزی و اشغال این کشور سبب ظهور گروه‌های مختلف مقاومت در برابر اشغالگران گردید؛ اما در عین حال زمینه‌ای مساعد برای شعله‌ور شدن آتش اختلافات و خصومت‌های تاریخی فراهم نمود. پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخی برای این پرسش‌ها است؛ (۱) گروه‌های شبه‌نظامی چه اهداف و رویکردی در تحولات یوگسلاوی در برهه جنگ جهانی دوم داشتند؟ (۲) دولت‌های خارجی چه رویکرد و مناسباتی با گروه‌های شبه‌نظامی داشتند؟ (۳) چه عواملی در موفقیت و یا ناکامی هر یک از گروه‌های درگیر در رسیدن به اهداف خود تأثیرگذار بود؟ فرضیه‌ای که در پی این پرسش مطرح می‌شود، این است که جلب حمایت‌های داخلی به منظور تأمین نیروی انسانی و همچنین پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و لجستیکی از خارج، می‌توانست عوامل مهمی در تضمین موفقیت هر یک از گروه‌ها یا جنبش‌های مسلح که با نام مقاومت شکل گرفته بودند، در رقابت با سایرین باشد و هر

یک از گروه‌ها که در این جهت بهتر عمل می‌کرد، قادر بود موقعیت مطلوبی در آینده سیاسی یوگسلاوی بیابد. علاوه بر این در این دوران گروه‌های مختلف در یوگسلاوی سعی داشتند با بهره‌برداری از شرایط، موقعیت آینده خود را تضمین نموده و قدرت و یا بخشی از آن را در فردای پس از جنگ به دست آورند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و تأکید بیشتر بر منابع لاتین، درصدد یافتن پاسخ به پرسش‌های مطرح شده می‌باشد و دلایل موفقیت و یا عدم موفقیت هر یک از گروه‌های درگیر در رسیدن به اهداف خود را، مورد تحلیل قرار خواهد داد.

پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه تحقیق گفتنی است، در میان منابع فارسی، پژوهشی به‌طور مشخص به گروه‌های شبه‌نظامی تشکیل یافته در یوگسلاوی در دوران جنگ جهانی دوم، عملکرد و اهداف و تحولات مربوط به آنان نپرداخته است، اما در میان منابع لاتین می‌توان پژوهش‌هایی را یافت که هر یک بخشی از این تحولات را از جوانب گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند. Macdonal (2002) بخشی از کتاب خود با عنوان Balkan Holocaust را به درگیری‌های قومی در بالکان و در طی سال‌های جنگ جهانی دوم اختصاص داده و تنش‌های قومی و نسل‌کشی توسط گروه‌های مختلف قوم‌گرا مانند اوستاش‌ها و چتینیک‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. Romero (2011) در پژوهشی به اقدامات و پیشرفت‌های نظامی پارتیزان‌ها در بین سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴م، در یوگسلاوی می‌پردازد. Petrovic (2011) در پژوهش خود، اهداف و برنامه‌های چتینیک‌ها به عنوان یک گروه سلطنت‌طلب و ناسیونالیست صرب را مورد بررسی قرار داده است. Kalogrias (2015) به بررسی و تحلیل ارتباط و همکاری میان میهایلوویچ و زرواس، رهبران دو گروه ضد کمونیست در یوگسلاوی و یونان، در طول جنگ جهانی دوم و اشغال این دو کشور پرداخته است. Sotirovic (2015) سناد و مدارکی در مورد همکاری متقابل پارتیزان‌ها و اوستاش‌های کروات، در مقطعی از جنگ جهانی دوم ارائه داده و دلایل و زمینه‌های آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

هریک از این پژوهش‌ها منحصراً به برخی از گروه‌های شبه‌نظامی و یا بخشی از تحولات یوگسلاوی در طول جنگ دوم پرداخته‌اند؛ اما برای درک عمیق‌تر و جامع‌تر شرایط یوگسلاوی در این مقطع زمانی لازم است کلیه این تحولات توأمان و در کنار

هم مورد بررسی قرار گیرند، لذا پژوهش حاضر سعی دارد به گونه‌ای جامع‌تر به جوانب مختلف تحولات یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم پرداخته و با تمرکز بر گروه‌های مختلف محلی درگیر، اهداف، برنامه‌ها و تقابل آنان با یکدیگر و همچنین نتایج حاصل از آن را مورد بررسی قرار دهد. با توجه به اهمیت جنگ جهانی دوم در تاریخ یوگسلاوی به عنوان زمینه‌ای برای تحولات آینده بالکان از جمله جنگ‌های خانمان‌سوز دهه ۱۹۹۰م، و از طرف دیگر کمبود منابع فارسی موجود در رابطه با این مقطع زمانی، یافته‌های این پژوهش می‌تواند در جهت درک بهتر تحولات منطقه بالکان، مفید واقع گردد.

چارچوب نظری

مقاومت یک ملت در برابر اشغال نظامی

از سال ۱۹۰۰م تا ۲۰۱۰م، بیش از ۱۶۰ اشغال نظامی در نقاط مختلف جهان رخ داده است. بر اساس تعریف وکسلر (Wexler)، اشغال نظامی عبارت از استقرار نیروهای مسلح یک دولت بیگانه یا یک سازمان بین‌المللی در تمام و یا قسمتی از خاک کشوری دیگر و پس از پایان درگیری نظامی و یا تسلیم نیروهای نظامی رسمی داخلی به نیروی نظامی خارجی می‌باشد که تسلط دولت یا نهاد خارجی بر جمعیت محلی را به همراه دارد (Wexler, 2011: 2). در گذشته‌های دورتر صرف تصرف سرزمینی توسط نیروهای متخاصم خارجی، حاکمیت آن سرزمین را به دولت اشغالگر می‌داد و آن دولت مختار بود سرزمین اشغال شده را ضمیمه خاک خود سازد. این اصل تا قرن هجدهم میلادی در متون مختلف حقوق بین‌الملل گنجانده می‌شد و معتبر بود. به‌عنوان مثال در «حقوق ملل» واتل (Emmerich D. Vattel) در سال ۱۷۸۵م، چنین آمده است: «اموال غیرمنقول، زمین‌ها، شهرها، ایالات و ... جزو اموال دشمنی محسوب می‌گردد که تسلط یافته است». اما از نیمه دوم قرن نوزدهم تحولاتی تدریجی در زمینه اشغال در حقوق بین‌الملل روی داد که اختیارات اشغالگران را محدودتر و اقدامات آنان را قاعده‌مندتر می‌ساخت (سیاه‌رستمی، ۱۳۹۴: ۲۲).

یکی از مفادی که در قوانین بین‌الملل پس از نیمه قرن نوزدهم به تدریج در اعلامیه‌ها و قراردادهای مختلف گنجانیده شد، «حق مقاومت در برابر اشغال» بود. این موضوع در اعلامیه بروکسل در سال ۱۸۷۴م، و دستورالعمل آکسفورد در سال ۱۸۸۰م، مورد

بحث دولت‌ها قرار گرفت. دولت‌های قدرتمندتر که توان اشغال نظامی سایر کشورها را داشتند، با اعطای این حق موافق نبودند و در مقابل دولت‌های ضعیف‌تر اروپایی مانند بلژیک، هلند، سوئیس و... از آن پشتیبانی می‌کردند (سیاه‌رستمی، ۱۳۹۴: ۲۴ و ۲۵). هرچند در این دو نشست در زمینه حق مقاومت توافقی میان دولت‌ها حاصل نشد، اما در آئین‌نامه‌های لاهه در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ میلادی، برای نخستین بار گروه‌های شبه‌نظامی و جنبش‌های مقاومت تحت شرایطی به رسمیت شناخته شدند. مطابق این قراردادها این گروه‌ها می‌بایست:

الف. تحت یک رهبری مشخص باشند که مسئول اعمال اعضای تحت فرمان خود باشد.

ب. دارای نمادهای مشخص و مخصوص به خود باشند که از فاصله دور نیز قابل تشخیص باشد.

ج. سلاح‌های حمل شده توسط آن‌ها، آشکار و قابل رؤیت باشد.

د. عملیات نظامی خود را مطابق با عرف و قوانین بین‌المللی انجام دهند.

این اصول در کنوانسیون ژنو در سال ۱۹۴۹م، به شکل منسجم‌تری گنجانده شد (Roberts, 2017:46).

عقیده‌ای وجود دارد که مقاومت در برابر اشغال نظامی را بی‌فایده و غیرمنطقی می‌داند. مطابق با این نظر، مقاومت عملی به شدت ریسکی بوده و احتمالاً خطر آسیب دیدن، بازداشت، آزار و شکنجه و مرگ را برای افراد در پی دارد. از همه بدتر مقاومت خانواده‌ها و جامعه را در معرض خطر قرار می‌دهد، زیرا اشغالگران ممکن است در مقابل آن دست به تنبیه جمعی بزنند. در ثانی اشغال معمولاً پدیده‌ای موقتی بوده و دوران گذار میان شکست در جنگ و بازگشت حاکمیت ملی را شامل می‌شود. به‌طور متوسط اشغال‌های نظامی انجام شده از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۱۰ میلادی، ۵۱ ماه طول کشیده است و آمار نشان می‌دهد مقاومت نقش کمرنگی در کاهش زمان اشغال داشته است. دلیل سوم اینکه گاهی تفاوت کیفی آشکاری میان حاکمیت اشغالگران و دولت پیش از آن وجود ندارد و چه‌بسا شرایط حاکم در یک حکومت بومی مستبد، بدتر از زمان اشغال باشد (Wexler, 2011: 6). با این وجود اشغال نظامی به‌طور اجتناب‌ناپذیری باعث بروز مقاومت می‌گردد زیرا شرایطی تحقیرآمیز، تفرقه‌افکن، مستبدانه و بعضاً هراس‌آفرین را برای سکنه محلی ایجاد می‌نماید، حتی اگر اقدام اشغال نظامی با اهداف

«خیرخواهانه» صورت گرفته باشد. شکست در جنگ و اشغال طولانی مدت، در جامعه نفرت و خشم ایجاد می‌کند و این حس می‌تواند تا سال‌ها و دهه‌ها ادامه داشته باشد (Walt, 2009: 1). لذا مقاومت در برابر اشغال ماهیتی پیچیده دارد و تعریف واحدی نمی‌توان از آن ارائه نمود. به نظر کونولی (Connoly)، «مقاومت عبارت از اقداماتی از سوی جمعیت محلی و در ضدیت با اشغالگران است که خطر تنبیه از سوی آنان را در پی دارد و اشکال مختلفی از مقاومت مسلحانه تا اعتصابات کارگری، و از اقدامات خودسرانه تا عملیات سازمان‌یافته را دربر می‌گیرد» (Connoly, 2020: 1).

بر اساس تئوری‌های موجود سه عامل در برانگیخته ساختن مقاومت در میان یک ملت تحت اشغال، نقش اساسی دارند: ناسیونالیسم، شناخت امکانات بالقوه برای مقاومت و زمینه‌های بین‌المللی. عامل ناسیونالیسم توضیحی رایج برای توجیه مقاومت است. ناسیونالیسم پایه‌ای ایدئولوژیک و مشروعیتی سیاسی برای مقاومت فراهم، و حس وفاداری به خاک و سرزمین را تقویت می‌کند (Wexler, 2011: 5). عامل ناسیونالیسم و مفهوم «ملت» در معنای امروزی، پدیده‌ای است که پس از انقلاب کبیر فرانسه وارد معادلات سیاسی و روابط بین‌المللی گردید و بر تحولات سیاسی جهان در دو قرن گذشته تأثیر پررنگی داشته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵۷). دومین عامل، شناخت امکانات موجود برای مقاومت است و بر اساس توان و زمینه‌های نظامی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی تعریف می‌شود که می‌تواند نقش تسهیل‌کننده و یا بازدارنده داشته باشد. در مورد عامل سوم یعنی زمینه‌های بین‌المللی، چنانچه خطری خارجی وجود داشته باشد که هم اشغالگران و هم اشغال‌شوندگان را به‌طور مشترک مورد تهدید قرار دهد، احتمال بروز مقاومت کاهش می‌یابد و بالعکس در صورت وجود حمایت خارجی، توان و انگیزه مقاومت در میان اشغال‌شوندگان افزایش می‌یابد (Wexler, 2011: 5). برای مثال در طول جنگ جهانی دوم هریک از این سه عامل در شکل‌گیری و موفقیت جنبش‌های مقاومت در کشورهای تحت اشغال نازی‌ها اهمیت زیادی داشت. تبلیغات مخفی برضد نازی‌ها غالباً حول حفظ و حراست از فرهنگ و هویت ملی در برابر نازی‌سازی (Nazification)، و با هدف جذب افراد بیشتری از جمعیت بومی صورت می‌پذیرفت. در این میان انگیزه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلفی وجود داشت و معمولاً آنتی‌فاشیست‌ها و کمونیست‌ها در نوک پیکان مقاومت قرار داشتند (Connoly, 2020: 1). اما اهداف و انگیزه‌های سیاسی متفاوت در میان گروه-

های مختلف مقاومت، می‌تواند موجب بروز خصومت و درگیری میان آنان نیز گردد. تقریباً در هیچ کشور اشغالی یک گروه مقاومت واحد وجود نداشت و هریک از گروه‌ها ممکن بود طرف دیگر را به همکاری با اشغالگران متهم کرده و اقداماتی تنبیهی برضد آنان انجام دهد. این وضعیت به‌ویژه در فقدان دولت مرکزی منسجم در زمان اشغال، می‌تواند شدت یابد. لذا در چنین شرایطی مقاومت می‌تواند تبدیل به پدیده‌ای پیچیده شود.

اشغال یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم

چند سال پس از پایان جنگ جهانی اول، روی کار آمدن رژیم‌های فاشیستی و تمامیت‌خواه در آلمان و ایتالیا که ماهیتی توسعه‌طلبانه داشتند، خطر بالقوه دیگری برای اروپا محسوب می‌شد. اروپا که تجربه هولناک جنگ اول جهانی را پشت سر گذارده بود، به سختی می‌توانست وقوع یک جنگ عالم‌گیر و ویرانگر دیگر را تصور کند. اما با وجود تلاش‌های دیپلماتیک سایر کشورهای غربی، بالاخره این کابوس در سال ۱۹۳۹ به حقیقت پیوست و با شروع جنگ توسط آلمان نازی، دامنه آن به اکثر کشورهای اروپایی و سپس سایر نقاط جهان کشیده شد.

جنگ جهانی دوم در بامداد اول سپتامبر ۱۹۳۹م، با حمله آلمان نازی به لهستان و اعلان جنگ فرانسه و بریتانیا به آلمان در دو روز پس‌از آن، رسماً آغاز شد (گرنویل، ۱۳۷۷: ۴۴۱). آلمان پیش از آن در تابستان ۱۹۳۸م، چک را ضمیمه خاک خود ساخته بود. چکسلواکی در آن زمان با فرانسه و شوروی پیمان اتحاد داشت. باین‌حال این کشور با داشتن سه میلیون جمعیت آلمانی، هدفی آشکار برای هیتلر محسوب می‌شد. بریتانیا پیرو سیاست «دلجویی» خود این اقدام هیتلر را تأیید نمود و دولت فرانسه نیز حمایتی از چک‌ها به‌عمل نیاورد. بدین ترتیب فرانسه و بریتانیا توانستند موقتاً از بروز جنگ با آلمان اجتناب ورزند (تیلر، ۱۳۷۴: ۳۴، ۳۵). اما در سپتامبر ۱۹۳۹م، بریتانیا و فرانسه به این نتیجه رسیدند که باید برای دفاع از خودشان بجنگند و به هیتلر اجازه ندهند که در راستای سیاست توسعه‌طلبانه خود، سرزمین‌های اروپایی را یکی پس از دیگری تصرف کند. بدین ترتیب آتش دومین جنگ بزرگ اروپایی، در فاصله بیست‌وپنج سال پس از جنگ اول، شعله‌ور گردید.

به‌زودی دامنه این جنگ بزرگ عالم‌گیر به سایر نقاط اروپا و دنیا کشیده شد. منطقه بالکان نیز از آتش این جنگ مصون نماند. در آوریل ۱۹۳۹م، ایتالیا به آلبانی هجوم برده و دولتی فاشیستی و دست‌نشانده را در آن کشور ایجاد نمود که شخصی به نام شفقت ورلاچی (ShefqetVerlaci) در رأس آن قرار داشت. ویکتور امانوئل سوم، پادشاه ایتالیا، پادشاه آلبانی نیز نامیده شد و ایتالیا دستگاه دیپلماتیک و نیروی نظامی آن کشور را در دولت خود ادغام نمود. ایتالیا در اکتبر ۱۹۳۹م، پس از اعلان‌جنگ به بریتانیا و فرانسه، یونان را نیز از طریق آلبانی مورد تهاجم قرار داد (Erdelja, 2009:18).

برخلاف موسولینی که بالکان در طرح توسعه ارضی ایتالیا اهمیت ویژه‌ای برای وی داشت (اگر نگوییم اولویت نخست)، اما این منطقه در لیست اولویت‌های هیتلر نبود. برای نازی‌ها و طرح آنان در توسعه ارضی به سمت شرق و اشغال سرزمین‌ها، دخالت در منطقه جنوب شرقی اروپا به معنای هدر دادن منابع و نیروی انسانی بود؛ بنابراین نازی‌ها برای تضمین همکاری و تصدیق برتری آلمان، سیاست فشار دیپلماتیک بر یوگسلاوی را در اولویت قرار دادند (Erdelja, 2009:14). در تابستان ۱۹۴۰م، با افزایش قدرت روزافزون آلمان و ایتالیا، حفظ بی‌طرفی برای یوگسلاوی دشوار می‌شد. پس از سقوط فرانسه و انزوای بریتانیا، دولت یوگسلاوی دیگر پشتیبان قابل اتکایی نداشت. هیتلر از موضع بی‌طرفی یوگسلاوی راضی به نظر نمی‌رسید. دولت یوگسلاوی که خود را تنها و در معرض خطر حس می‌کرد، پس از فشارهای دیپلماتیکی که از زمستان ۱۹۴۰م، آغاز شده بود، بالاخره در مارس ۱۹۴۱م، مطابق با قراردادی رسماً به متحدین پیوست (Petrovic, 2011:28).

دو روز پس از امضای این قرارداد، کودتایی که از جانب سرویس امنیتی بریتانیا حمایت می‌شد، منجر به سقوط دولت گردید و تمام اعضای طرفدار آلمان در دولت، بلافاصله از کار برکنار شدند. این واقعه باعث شد هیتلر پیش از ورود شوروی به بالکان و تضمین امنیت مرزهای جنوبی خود، فرمان حمله و اشغال یوگسلاوی را صادر کند (Nikolic, 2018:10,11). علاوه بر آن ناکامی موسولینی در مطیع ساختن یونان و تصمیم بریتانیا بر اعزام نیرو به یونان، مزید بر علت شد که هیتلر برای حمایت از موسولینی، به دخالت در بالکان ترغیب شود.

ارتش آلمان سرانجام در ۶ آوریل ۱۹۴۱م، به یوگسلاوی و یونان حمله کرد. آلمان در ۱۰ آوریل «دولت مستقل کرواسی» (ISC) را که شامل سرزمین‌های کرواسی و بوسنی می‌شد و تحت نظارت آلمان و ایتالیا قرار داشت، ایجاد نمود (MacDonald, 2002:134). ارتش یوگسلاوی در ۱۷ آوریل تسلیم شد و پس‌از آن ارتش مجارستان قسمت‌هایی در شمال صربستان به نام باکا (Backa) و ارتش بلغارستان، مقدونیه و قسمت‌هایی از جنوب شرقی صربستان را اشغال نمودند. آلمانی‌ها در ۳۰ می ۱۹۴۱م، دولتی دست‌نشانده به ریاست میلان آچیمویچ (Milan Acimovic) در صربستان تأسیس نمودند. عمر این دولت کوتاه بود و در اکتبر ۱۹۴۱م، دولت دست‌نشانده دیگری به نام «دولت رستگاری ملی» (GNS)^۱ که شخصی به نام میلان ندیچ (Milan Nedic) در رأس آن قرار داشت، در صربستان به روی کار آمد (Duijzings, 2003:30). آلمان و ایتالیا مناطق تحت اشغال خود را به دو قسمت تقسیم نمودند و خطی که از حدود سارایوو می‌گذشت، مرز میان دو منطقه را تعیین می‌کرد. قسمت شمالی این مرز به اشغال آلمانی‌ها درآمد و ایتالیایی‌ها در بخش جنوبی مستقر شدند. به‌علاوه آلمان، اسلوونی را به خاک خود ملحق کرد و کوزوو و قسمت‌های آلبانیایی نشین مقدونیه، به خاک آلبانی - که تحت کنترل ایتالیا قرار داشت - ضمیمه گردید (Petrovic, 2011:29,30).

جنگ جهانی دوم و هرج و مرج و بی‌نظمی ناشی از آن، زمینه‌ای مناسب برای تسویه حساب‌های قدیمی قومی و نژادی و مذهبی، در بسیاری از کشورهای تحت اشغال فراهم نمود که در برخی از کشورها به جنگ داخلی انجامید. این جنگ‌ها غالباً میان گروه‌های مدعی مقاومت و گروه‌های متهم به همکاری و همدستی با اشغالگران، رخ می‌داد (Erdelja, 2009:15). در طول جنگ جهانی دوم و پس از سقوط پادشاهی یوگسلاوی، در آن کشور جنگ همه بر علیه همه آغاز گردید که در آن کروات‌ها، صرب‌ها، مسلمانان و دیگران، به کشتار یکدیگر پرداختند (Schwartz, 1994:71). در این میان گروه‌های مختلف شبه‌نظامی مانند چتینیک‌ها، پارتیزان‌ها، اوستاش‌ها و غیره تشکیل شدند که با ایدئولوژی‌ها و اهداف مختلف، به یارگیری و اقدام مسلحانه دست

¹. Independent State of Croatia.

². Government of National Salvation.

زدند و در مقاطع مختلف به تقابل یا تعامل با یکدیگر و یا با نیروهای اشغالگر پرداختند.

تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی در یوگسلاوی در واکنش به اشغال نظامی

۱) اوستاش‌ها (Ustache)

«دولت مستقل کرواسی» (ISC) که در سال ۱۹۴۱م، تأسیس شد، دولتی دست‌نشانده و فاشیستی بود که قلمرو آن، کرواسی و بوسنی و هرزگوین امروزی را در بر می‌گرفت. این کشور از سوی قوای متحدین به دو منطقه تحت اشغال آلمان در شمال و ناحیه تحت اشغال ایتالیا در جنوب تقسیم گردید. نیروی نظامی دولت ISC از دو بخش تشکیل می‌شد؛ ارتش منظم یا ملی و شبه نظامیان اوستاش (Petrovic, 2011:21). در رأس این دولت و قوای نظامی آن شخصی به نام آنته پاولیچ (Ante Pavelic) قرار داشت.

گفتنی است، آنته پاولیچ در سال ۱۸۸۹م، در برادینا (Bradina) واقع در بوسنی و هرزگوین به دنیا آمد. او تحصیل کرده حقوق بود و در جوانی در یک حزب دست راستی کروات عضویت داشت. پس از استقرار حکومت دیکتاتوری در سال ۱۹۲۹م در یوگسلاوی، پاولیچ به خارج از کشور مهاجرت کرد و گروه اوستاش را با هدف سرنگون ساختن رژیم حاکم بر یوگسلاوی و تجزیه این کشور، بنیان نهاد. او موفق شد حمایت برخی از رهبران فاشیست به‌ویژه موسولینی را جلب کند. موسولینی تصور می‌کرد از طریق ارتباط با این جریان، می‌تواند قسمت‌هایی از سواحل کرواسی را ضمیمه خاک ایتالیا کند. پس از سقوط پادشاهی یوگسلاوی در سال ۱۹۴۱م، هیتلر و موسولینی، پاولیچ را در رأس حکومت دست‌نشانده ISC در کرواسی قرار دادند (Duijzings, 2003:12,30). پاولیچ پس از پایان جنگ جهانی دوم به همراه چند تن از همراهان خود ابتدا به اتریش و از آنجا به آرژانتین گریخت و در همانجا به زندگی خود ادامه داد. وی در سال ۱۹۵۹م، در بیمارستانی در مادرید اسپانیا درگذشت.

پاولیچ پس از به دست گرفتن قدرت در کرواسی، در ۱۸ می ۱۹۴۱م، طی قراردادی با موسولینی، اکثر نواحی ساحلی کرواسی را به ایتالیا بخشید. وی در دسامبر ۱۹۴۱م، از طرف دولت مستقل کرواسی، رسماً به ایالات متحده و بریتانیا اعلان جنگ داد (Erdelja, 2009:20). شبه نظامیان اوستاش تحت رهبری پاولیچ، مسئولیت اکثر نسل‌کشی‌هایی را

که در داخل قلمرو دولت کرواسی انجام می‌شد، برعهده داشتند. تخمین زده می‌شود که در حدود ۳۰۰ هزار صرب، ۳۰ هزار یهودی و ۳۰ هزار کولی، توسط اوستاش‌ها قتل‌عام شدند. علاوه بر آن حدود ۲۰۰ هزار صرب ارتودکس، تحت فشار و تهدید اوستاش‌ها، مجبور به گرویدن به مذهب کاتولیک شدند. کشتارها معمولاً با شکنجه و قطع اعضای بدن همراه بود. کشتار یهودیان و کولی‌ها بخشی از برنامه «راه حل نهایی» نازی‌ها بود. اما کشتار صرب‌ها نه با هدف نابودی کامل آن‌ها، بلکه با هدف تضعیف صرب‌ها در کرواسی، به نحوی که نتوانند جامعه‌ای دارای حیات سیاسی مستقل تشکیل دهند انجام می‌شد (Daniel, 2006:129). کشتار غیرنظامیان توسط اوستاش‌ها نه تنها در شهرها و روستاها، بلکه در اردوگاه‌های جنگی انجام می‌شد. اوستاش‌ها این اردوگاه‌ها را به سبک نازی‌ها ایجاد نمودند و در آن‌ها علاوه بر صرب‌ها، کولی‌ها و یهودیان، تعداد زیادی از کروات‌های مخالف نیز نگهداری می‌شدند. حکومت اوستاش‌ها در کرواسی و بوسنی، یکی از نمونه‌های همکاری اشغال‌شوندگان با اشغال‌کنندگان در جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌آید. در این زمان کروات‌های اوستاش، علاوه بر نزدیکی فکری با نازی‌ها، صرب‌های یوگسلاوی و همچنین جبهه متفقین را تهدیدات خارجی در مقابل تشکیل کشور مستقل کرواسس در آینده می‌دانستند و لذا به همکاری با اشغالگران آلمانی و ایتالیایی پرداختند.

۲) چتینیک‌ها (Chetniks)

در سال ۱۹۴۱م و پس از اشغال یوگسلاوی به دست نیروهای آلمانی و تسلیم ارتش این کشور، از درون بخشی از این ارتش، گروه مقاومتی شکل گرفت. رهبری این حرکت را سرهنگی به نام دراژا میهایلوویچ (Draza Mihailovic) برعهده داشت که از تسلیم سریع و بدون مقاومت ارتش ناخرسند بود. میهایلوویچ هسته اولیه گروه خود را با نام راووناگورا (Ravona Gora)، در محلی به همین نام واقع در بوسنی، از ۵۰ الی ۶۰ نفر از همراهان خود تشکیل داد. این گروه بعدها با نام‌های «ارتش یوگسلاو در میهن» و «چتینیک» نیز شناخته شد (Kalogrias, 2015:183).

ریشه شبه‌نظامیانی با نام چتینیک به قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد که در آن گروه‌های اسلاو نژاد در مقدونیه، نخستین بار با این نام بر علیه سلطه عثمانی مبارزه مسلحانه می‌کردند (Cohen, 1997:362)؛ اما سازمان چتینیک به‌طور رسمی در سال ۱۹۰۲م، در بلغراد تأسیس شد. این سازمان در اصل یک گروه شبه‌نظامی چریکی بود

که با هدف مشخص مبارزه مسلحانه با عثمانی بر سر مقدونیه و الحاق آن سرزمین به صربستان، فعالیت می‌کرد (Mitrova, 2014:125). گروه چتینکی پس از جنگ اول جهانی و به‌ویژه پس از تأسیس پادشاهی یوگسلاوی در سال ۱۹۲۹م، به صورت انفعالی درآمد بود و فعالیت چندانی نداشت؛ اما پس از اشغال این کشور توسط نازی‌ها در سال ۱۹۴۱م، این گروه توسط میهایلوویچ مجدداً احیا شد (Tomasevich, 1975:166). چتینک‌های میهایلوویچ در واقع یک گروه ملی‌گرای صرب بودند که سیاست آن‌ها حمایت از پادشاه مخلوع یوگسلاوی، که پس از اشغال کشور تبعید شده بود و همچنین محافظت از اقلیت صرب‌تبار بوسنی و کرواسی در برابر اوستاش‌ها بود. ناسیونالیسم صربی مهم‌ترین عامل انگیزشی در میان چتینک‌ها در جهت مبارزه با اشغالگران بود. علاوه بر آن چتینک‌ها، به‌ویژه در نخستین سال‌های اشغال از حمایت بین‌المللی از جانب متفقین برخوردار بودند.

۳) پارتیزان‌ها (Partisans)

واژه پارتیزان ریشه در فرانسوی میانه قرن شانزدهم میلادی دارد که به صورت Partezan نوشته می‌شد و به نوبه خود از واژه ایتالیایی Partigiano به معنی پشتیبان متعصب، برگرفته شده است. این لغت در اوایل قرن هجدهم میلادی، در مفهوم نظامی به معنی «عضوی از یک گروه نظامی که برای مأموریت خاصی فرستاده می‌شد»، به کار رفته است. از آنجاکه این نیروهای نظامی اغلب ماهیت غیررسمی و نامنظم داشته‌اند، لغت پارتیزان به تدریج به معنی چریک شبه نظامی به کار رفت (Etymonline.com, 2020:1).

در یوگسلاوی نخستین واحد پارتیزانی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱م، در حوالی سیساک (Sisak) واقع در کرواسی، تشکیل شد و با تشکیل این واحد، قیام پارتیزانی بر علیه اشغالگران آغاز شد. در ماه‌های ژوئیه، سپتامبر و اکتبر همین سال، واحدهای پارتیزانی مشابهی در صربستان، مونته‌نگرو، بوسنی و هرزگوین، اسلونی و مقدونیه، تشکیل شد (Erdelja, 2009:20,21). این گروه در طول جنگ جهانی دوم و توسط حزب کمونیست یوگسلاوی، CPY، شکل گرفت. حزب کمونیست یوگسلاوی در سال ۱۹۱۹م، با تلفیق تعدادی از احزاب سوسیال دموکرات تأسیس شد. این حزب از سال ۱۹۳۲م به بعد، تعداد زیادی از اعضای خود را از دست داد و توفیق چندانی در عرصه سیاسی یوگسلاوی کسب نکرد. در سال ۱۹۳۷م، جوزپ بروز تیتو (Josip Broz Tito)

از سوی کمیترین (اتحادیه بین‌المللی احزاب کمونیست)، به عنوان رهبر حزب برگزیده شد (Petrovic, 2011:22).

تیتو از سوی نماینده چرچیل که در سال ۱۹۴۳م، برای مذاکره با پارتیزان‌ها به یوگسلاوی اعزام شد، این‌چنین توصیف شده است:

«تیتو مردی میان‌قامت است که صورتش را کامل اصلاح می‌کند. چهره‌ای آفتاب‌سوخته و موهای خاکستری دارد. دهانش خوش‌فرم و چشمانش آبی و بانفوذ است... چیزی که بیشتر از همه مرا تحت تأثیر قرار داد، آمادگی او برای رسیدگی به مسائل تمام طرفین و در صورت لزوم اخذ تصمیمات فوری است. او به نظر من بسیار مصمم می‌آمد. او یک مرد بزرگ است نه یک تازه‌کار. برای من جدید و جالب بود که چنین اعتماد به نفسی در یک کمونیست بینم» (Erdelja, 2009:31,32).

پارتیزان‌ها در یوگسلاوی نمونه‌ای از جریان‌ات کمونیستی بودند که در دوران جنگ جهانی دوم در اروپا، مهم‌ترین جریان مقابله با فاشیسم را در کشورهای تحت اشغال شکل دادند. این گروه در زمینه استفاده از امکانات مقاومت در یوگسلاوی، به‌ویژه امکانات انسانی موفق‌تر عمل کرد، به‌طوری‌که برخلاف چتینیک‌ها و اوستاش‌ها، تنها جریانی بود که تا حدی توانست صرب‌ها، کروات‌ها، مسلمانان و سایر اقوام را با هدف مقاومت، متحد سازد. باین‌حال نقش‌آفرینی اقوام مختلف در این حرکت از درجه یکسانی برخوردار نبود و با اهداف مختلفی صورت می‌گرفت. حمایت عمومی از پارتیزان‌ها نیز در نقاط مختلف کشور به یک میزان نبود. صرب‌های ساکن بوسنی ممکن بود با هدف مقابله با آزار اوستاش‌ها، به پارتیزان‌ها بپیوندند. هدف کروات‌های دالماسی از پیوستن به پارتیزان‌ها، معمولاً مقاومت در برابر الحاق به ایتالیا بود. مسلمانان معمولاً به خاطر ترس از چتینیک‌ها، شهرنشینان به‌واسطه گرایش‌ات چپ و روستاییان به خاطر سنت طغیان‌گری رایج در بین آن‌ها، به پارتیزان‌ها می‌پیوستند (Hoare, 2002:25). علاوه بر حمایت داخلی، پارتیزان‌ها رفته‌رفته و با گذشت ماه‌ها و سال‌های نخست اشغال، حمایت بین‌المللی بیشتری را نیز کسب نمودند.

آغاز درگیری‌های داخلی در کشور اشغال شده یوگسلاوی

نازی‌ها پس از اشغال یوگسلاوی سیاست دامن زدن به تنش‌های قومی را در پیش گرفتند تا بتوانند شرایطی فراهم آورند که آزادانه به بهره‌برداری از منابع و ثروت‌های این کشور بپردازند. این سیاست برای برخی اقلیت‌ها فرصتی فراهم نمود تا بتوانند

انتقام سرکوب‌های گذشته را بگیرند. تشکیل «دولت مستقل کرواسی»، ISC، توسط نازی‌ها، در راستای همین سیاست صورت پذیرفت. این دولت توسط حزب ناسیونالیست افراطی اوستاش اداره می‌شد که راه آزار، سرکوب و کشتار صرب‌ها و یهودیان را در پیش گرفته بود (Duijzings, 2003:31). پارتیزان‌های مستقر در کرواسی اهداف خود را در دو بعد تعریف می‌نمودند: نخست حمایت از صرب‌ها در برابر سرکوب و کشتار اوستاش‌ها، و دوم جلوگیری از ایجاد درگیری فراگیر میان صرب‌ها در یک‌طرف، و کروات‌ها و مسلمانان در طرف دیگر (Daniel, 2006:132). دلیل این امر آن بود که پارتیزان‌ها به عنوان یک گروه کمونیستی، رویکرد قوم‌گرایانه نداشتند و امیدوار بودند بتوانند علاوه بر صرب‌ها، از سایر گروه‌های قومی مانند کروات‌ها و مسلمانان، نیرو جذب کنند.

چتنیک‌ها برخلاف پارتیزان‌ها، ناسیونالیسم صربی، محافظه‌کاری و بومی‌گرایی را مورد تأکید قرار دادند. چتنیک‌ها در مقابل مدل پارتیزان‌ها در ایجاد نیروی نظامی چند-ملیتی برای مقابله با نژادپرستی اوستاش‌ها و تلاش برای استقرار یک دولت چندملیتی، استراتژی «صربستان بزرگ» (Greater Serbia) را مطرح و دنبال می‌کردند که عبارت بود از تشکیل یک کشور بزرگ صربستان متشکل از تمام مناطقی که اقوام صرب، هرچند به عنوان اقلیت، زندگی می‌کردند (Petrovic, 2011:322-325). این استراتژی به وضوح ضدکروات، ضدمسلمان، ضدیهودی و ضدمدنی بود. چتنیک‌های مستقر در بوسنی تفاوتی میان اعضای اوستاش با جمعیت عادی مسلمان و کروات قائل نبودند و در حقیقت جنگ خود را جنگ «صرب‌ها» با «اوستاش‌ها» (کروات‌ها)، و «ترک‌ها» (مسلمانان)، می‌نامیدند. این دیدگاه علیرغم سیاست کلی پارتیزان‌ها، در میان بسیاری از اعضای صرب و برخی از واحدهای پارتیزانی نیز وجود داشت و پارتیزان‌ها نیز در برخی نسل‌کشی‌ها بر علیه کروات‌ها و مسلمانان، دخیل بودند (Daniel, 2006:134). از این‌رو در اوایل دوران اشغال، برخی اهداف مشترک، چتنیک‌ها و پارتیزان‌ها را به یکدیگر نزدیک گردانید.

در تابستان ۱۹۴۱م، چتنیک‌ها و پارتیزان‌ها با همکاری هم و طی یک سلسله عملیات نظامی مشترک، برخی از شهرهای واقع در مرکز و غرب صربستان را آزاد کردند؛ اما تفاوت دیدگاه و ایدئولوژی دو طرف عمیق‌تر از آن بود که بتوان تصور کرد همکاری آنان ادامه خواهد یافت (Erdelja, 2009:42). دیگر واحدهای پارتیزانی موفق

شدند مستقلاً کنترل ناحیه‌ای از مرکز شهر اوزیچه (Uzice) واقع در مرز میان صربستان، بوسنی و مونته‌نگرو را بدست گیرند؛ اما به‌زودی و در نوامبر ۱۹۴۱م، با ضدحمله آلمانی‌ها مواجه و وادار به عقب‌نشینی شدند (Romero, 2011:9). این نیروها علیرغم تحمل تلفات، مجدداً در بوسنی و مونته‌نگرو به هم پیوستند و تجدید سازمان دادند.

دیری نگذشت که بر سر کنترل و اداره شهرهای آزاد شده، میان دو طرف پارتیزان و چتینیک اختلاف به وجود آمد و این اختلافات در اکتبر و نوامبر ۱۹۴۱م، به جنگ داخلی آشکار کشیده شد (Nikolic, 2018:16). یکی از فرماندهان پارتیزان پس از نبردی میان آنان و چتینیک‌ها در نوامبر ۱۹۴۱م، که در آن دو طرف متحمل تلفات سنگینی شدند و در نهایت به پیروزی پارتیزان‌ها انجامید، چنین می‌نویسد:

«به نظر می‌رسد که ما به‌جای مبارزه با فاشیست‌های متجاوز، باید با برادران خود بجنگیم... افراد میهایلوویچ به‌جای حمله به کاروان‌های دشمن، به کامیون‌های ما حمله و کمک‌هایی را که مردم برای زنده نگه‌داشتن مقاومت به ما تقدیم نموده‌اند، غارت می‌کنند. آنان به‌جای غافلگیر کردن و کشتن آلمانی‌ها، بر ضد افراد ما کمین می‌کنند و آن‌ها را می‌کشند» (Erdelja, 2009:42).

تفاوت میان اهداف و دیدگاه‌های پارتیزان‌ها و چتینیک‌ها را در سندی مربوط به فرمان میهایلوویچ به دو تن از زیردستان خود، به خوبی می‌توان دریافت. وی در این سند اهداف واحدهای خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

۱. تلاش برای آزادی ملت ما تحت سلطنت پادشاه پیتر دوم.
۲. ایجاد یک یوگسلاوی بزرگ و در درون آن یک صربستان بزرگ، که مرزهای صربستان شامل صربستان، بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو، سیرمیوم، بانات و باکا باشد.
۳. تلاش برای آزادسازی سایر مناطق اسلاونشین تحت اشغال آلمان و ایتالیا (تریسته، گوریزالستریا، کارینتیا) و الحاق آن به یوگسلاوی و همچنین الحاق غرب بلغارستان و شمال آلبانی.
۴. پاک‌سازی کشور [صربستان] از تمام اقلیت‌های قومی و عناصر غیر ملی... هیچ همکاری با کمونیست‌ها و پارتیزان‌ها صورت نخواهد گرفت، زیرا آنان بر ضد پادشاهی و برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند... با آلبانیایی‌ها، مسلمانان و اوستاش‌ها آن‌گونه که شایسته آن‌هاست، رفتار خواهد شد. آنان به خاطر جنایات

شنیعیان بر علیه ملت ما، در دادگاه‌های مردمی محاکمه خواهند شد...» (Petrovic, 2011:330,331).

افزایش تنش و اختلاف میان چتینیک‌ها و پارتیزان‌ها، رقابت آنان برای جلب حمایت و کمک‌های متفقین خارجی را نیز در پی داشت. تیتو پس از شکل‌گیری گروه پارتیزان-ها توسط کمونیست‌های یوگسلاوی، به خوبی آگاه بود که قرارداد صلح ۱۹۳۹م، میان شوروی و آلمان دوام چندانی نخواهد یافت. او در آغاز قیام به رسیدن ارتش سرخ شوروی به یوگسلاوی امیدوار بود تا وی شخصاً در بلغراد به آن‌ها خوش‌آمد گوید و قیام خود را با کمک آنان به پیش برد. اتفاقی که تا سال ۱۹۴۴م، رخ نداد (Romero, 2011:9) اقدام فوری تیتو در به راه انداختن قیامی انقلابی، نخستین شکاف میان او و مسکو را رقم زد. در اواخر سال ۱۹۴۱م، اولویت استالین حفظ اتحاد شوروی بود. وی بیم آن را داشت که یک انقلاب کمونیستی آشکار در بالکان موجب شود، متفقین غربی از اعزام کمک‌های نظامی به شوروی منصرف گردند (ibid:10)؛ بنابراین باوجود اینکه «ارتش یوگسلاوی در میهن» (چتینیک‌ها) تنها نیرویی بود که به‌طورجدی در مقابل تسلط کمونیست‌ها بر کل کشور ایستاده بود، استالین شروع به همکاری با آنان نمود و یک «جبهه متحد» متشکل از تمام عناصر «ضد فاشیست» در یوگسلاوی به‌وجود آورد (Sotirovic, 2015:11).

چتینیک‌ها در اوایل جنگ در جلب حمایت متفقین غربی نیز بهتر عمل کردند. آن‌ها توانستند روابط خوبی با ایالات متحده و بریتانیا برقرار نموده و کمک‌های نظامی و مالی فراوانی از آنان دریافت کنند. چتینیک‌ها امیدوار بودند متفقین در نهایت بتوانند نیروهای متحد را در اروپا شکست داده و خود بتوانند در سایه روابط خوب با متفقین، به طرح‌های توسعه‌طلبانه با محوریت صربستان بزرگ پردازند (Cohen, 1997:379). تا زمان کنفرانس تهران در دسامبر ۱۹۴۳م، متفقین غربی چتینیک‌ها را متحد خود در بالکان می‌شمردند و کمک‌های سخاوتمندانه‌ای به آنان ارائه نمودند (Erdelja, 2009:43). پارتیزان‌ها در زمستان ۴۳-۱۹۴۲م، عمدتاً در مناطق غربی بوسنی مستقر بودند و در این ناحیه به سربازگیری می‌پرداختند. در این مدت متفقین غربی اطلاع چندانی از فعالیت‌های آن‌ها نداشتند. تیتو مرکز فرماندهی جدید خود را در شهر بیهاچ (Bihac) در بوسنی، مستقر ساخته بود (Romero, 2011:11).

در می ۱۹۴۳م، ویلیام دیکن (William Deakin)، نماینده ویژه چرچیل، با چتر نجات در محل فرماندهی پارتیزان‌ها در بیه‌چ فرود آمد و با تیتو ملاقات نمود. او پس از چند روز بررسی اوضاع و روند جنگ در یوگسلاوی، نامه‌ای به شخص چرچیل نوشت. نامه وی آشکار می‌سازد که پارتیزان‌ها در آن زمان تنها نیروی مؤثر در مبارزه بر علیه نازی‌ها می‌باشند. وی درباره چتینیک‌ها که تا آن زمان اصلی‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی از ایالات متحده و بریتانیا بودند، گفت: «آن‌ها هیچ کاری انجام نمی‌دهند و حتی بدتر، با متحدین اشغالگر بر سر مبارزه با پارتیزان‌ها به توافق رسیده‌اند» (Romero, 2011:12). میهایلوویچ در سال ۱۹۴۳م، و در خلال ملاقاتی با یک سرهنگ انگلیسی، به نحوی بسیار غیرمحتاطانه به وی گفت: «دشمن ما به ترتیب تیتو، اوستاش‌ها، مسلمانان، کروات‌ها و سپس آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها هستند (Cohen, 1997:372). پس از تسلیم ایتالیا در سپتامبر ۱۹۴۳م، متفقین تمام حمایت خود را معطوف تیتو و پارتیزان‌های تحت رهبری وی نمودند (Nikolic, 2018:27). این روند پس از کنفرانس تهران در دسامبر ۱۹۴۳م، شتاب بیشتری یافت.

افزایش خصومت‌ها میان چتینیک‌ها و پارتیزان‌ها، از طرفی دیگر باعث شد هر یک از دو طرف در مقاطع مختلف و به صورت پنهان و یا آشکار، بر علیه دیگری و یا با اهداف تاکتیکی دیگر، با دشمنان همکاری و تعامل نمایند. در نوامبر ۱۹۴۱م، پیشنهاد چتینیک‌ها به آلمانی‌ها، مبنی بر همکاری دوطرفه در مبارزه با پارتیزان‌ها، به شرط اجتناب از درگیری میان نیروهای آلمانی و چتینیک، از سوی طرف آلمانی رد شد (Erdelja, 2009:21). اسنادی نیز دال بر تلاش پارتیزان‌ها برای همکاری با آلمانی‌ها و با هدف ضربه زدن به چتینیک‌ها، وجود دارد. در رونوشت سندی موثق که عبارت است از نامه‌ای که شخص تیتو به یکی از فرماندهان پارتیزان نوشته، چنین آمده است:

«عیسی عزیز، شاید برای سؤال باشد که چرا این نامه را برایت می‌نویسم... وقتی که همدیگر را ملاقات کنیم، همه چیز را برایت توضیح خواهم داد... و در ناحیه سنجاق [نوی پازار]، منطقه را از وجود چتینیک‌ها پاک‌سازی کنید. در آنجا جناح چپ لشکر نخست ما به شما خواهد پیوست و رهنمودهای بیشتری ارائه خواهد داد... در مسیر خود با آلمانی‌ها درگیر نشوید. در حال حاضر مهم‌ترین وظیفه ما نابودی چتینیک‌های میهایلوویچ و دستگاه اداری آن‌هاست که بزرگ‌ترین تهدید در راه مبارزه ما در راه آزادی به شمار می‌آیند» (Sotirovic, 2015:11).

اوستاش‌های حاکم بر کرواسی از سال ۱۹۴۲م به بعد و تحت فشار نازی‌ها، برخی از سیاست‌های خود را نسبت به اقلیت‌های صرب تغییر دادند. اشغالگران آلمانی به این نتیجه رسیدند که با وجود صلح و ثبات در کرواسی، بهتر می‌توانند منابع آن را استثمار کنند. لذا دولت اوستاشی برخی آزادی‌ها و امتیازات مانند حق نمایندگی محدود در پارلمان، آزادی مذهبی برای ارتودکس‌ها و استفاده از سربازان صرب‌تبار در ارتش را به صرب‌ها اعطا نمود (Erdelja, 2009:43). ملی‌گرایان افراطی صرب، یعنی چتینیک‌ها، پس‌از این تغییر سیاست، با اوستاش‌ها توافقاتی حاصل نمودند. در سال ۱۹۴۲م و بر طبق توافقات حاصله، خصومت‌ها کنار گذاشته شد و چتینیک‌ها دولت ISC را به رسمیت شناختند. علاوه بر آن دو طرف توافق کردند در راه مبارزه با پارتیزان‌های کمونیست، با یکدیگر همکاری نمایند (ibid:43,44).

اوستاش‌ها از طرفی دیگر در دسامبر ۱۹۴۱م، به توافقی مخفیانه با پارتیزان‌ها دست زدند که بر اساس آن، آنته پاولیچ به تیتو اطمینان داد واحدهای اوستاش به پارتیزان‌ها در بوسنی و کرواسی، سلاح و مهمات رسانده و به آنان اجازه عبور و مرور آزادانه در خاک دولت کرواسی را خواهند داد (Sotirovic, 2015:17). ریشه همکاری میان اوستاش‌ها و پارتیزان‌ها حداقل به سال ۱۹۳۲م بازمی‌گشت. در آن زمان حزب کمونیست یوگسلاوی و گروه‌های قومی تجزیه‌طلب، هدف مشترکی در نابودی پادشاهی یوگسلاوی داشتند. حزب کمونیست بر اساس این هدف از تمامی جریان‌های «ضد یوگسلاو» پشتیبانی می‌کرد و به دنبال ارتباط نزدیک با آنان بود (ibid:19). کمونیست‌ها پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۴۵م، بسیاری از اسناد و مدارک مربوط به چنین همکاری‌هایی را از بین بردند، اما همچنان مدارکی در دست می‌باشد که وجود چنین روابطی را اثبات می‌نماید. به‌عنوان مثال ایلیا پوپویچ افسر صرب‌تبار شاغل در سرویس امنیتی ایالات متحده که در اواخر سال ۱۹۴۳م و پس از کنفرانس تهران، به‌منظور مذاکره میهمان پارتیزان‌ها در یوگسلاوی بود، چنین می‌نویسد:

«... من به خانه رسیدم و دو سرهنگ [اوستاش] و یک سرگرد [اوستاش] سر میز نهار دیدم. سرگرد روکاوینا [اوستاش] یونیفرم آلمانی با نشان صلیب شکسته بر تن داشت. من به رئیس هیئت گفتم: «من به اینجا نیامده‌ام تا با خون‌آشامان و قاتلان مردم صرب بنشینم و غذا بخورم. من به اینجا آمده‌ام تا با آنان بجنگم». از وقتی که به اینجا آمده‌ام هرگز ندیدم پارتیزان‌ها با آلمانی‌ها بجنگند. من زخمی‌های بسیاری را از

یوگسلاوی به ایتالیا انتقال دادم و تمامی مردان زخمی به من می‌گفتند که زخم‌های ما از دشمنان نیست بلکه «از برادرانمان است»...» (ibid:10,16).

تأثیر نبردهای سرنوشت‌ساز بر فرجام گروه‌های شبه‌نظامی

از سال ۱۹۴۳م، پارتیزان‌ها که به تدریج موفق به جلب کمک‌های بیشتری از سوی متفقین خارجی شدند، قدرت روزافزونی یافتند و سایر گروه‌های رقیب از جمله چتینیک‌ها، تحلیل رفته و منزوی شدند. تاکتیک‌های جنگی پارتیزان‌ها نیز مؤثرتر می‌شد و دامنه فعالیت آنان گسترش می‌یافت.

پلیس ویژه بلغراد در نامه‌ای به رئیس دولت دست‌نشانده صربستان در دسامبر ۱۹۴۳م، نیروهای پارتیزان را چنین توصیف کرده است:

«افراد تیتو بسیار پرتحرک‌اند و به‌ندرت در مکان ثابتی می‌مانند. حرکت معمولاً بلافاصله پس از دریافت اطلاعات از سوی سرویس جاسوسی آن‌ها مبنی بر وجود خطر اتفاق می‌افتد. پارتیزان‌ها در مسیر حرکت خود از کوهستان‌ها به «گورانجیسکو»، تمام اسناد را سوزاندند و اکثر ساختمان‌هایی را که در آن مستقر بودند، نابود ساختند. آنان حتی ۴۰ تن از زخمی‌های خود را کشتند، کاری که مرتباً انجام می‌دهند... سرویس جاسوسی آن‌ها بسیار پیشرفته است و در دستگاه جاسوسی خود معمولاً از زنان محلی استفاده می‌کنند...» (Sotirovic, 2015:14).

از طرفی دیگر با آغاز سال ۱۹۴۳م، مسیر جنگ جهانی به زیان آلمان برگشت. آن‌ها پس از ناکامی در استالینگراد، در لیبی نیز متحمل شکست سختی شدند و بیم آن را داشتند که قوای متفق از طریق لیبی وارد بالکان شوند. بنابراین تصمیم گرفتند پیش از وقوع احتمالی چنین عملیاتی، گروه‌های متمرد یوگسلاو را سرکوب کنند (Romero, 2011:11). در نبرد معروف نرتوا^۱ (Neretva)، آلمانی‌ها راه را برای عبور پارتیزان‌ها باز گذاشتند و شرایطی را فراهم آوردند تا نیروهای پارتیزان و چتینیک با یکدیگر درگیر شوند (Sotirovic, 2015:12). هدف آلمانی‌ها آن بود که پس از نبرد میان این دو گروه، با همکاری اوستاش‌ها، به پیروز آن نبرد، که اکنون تضعیف شده بود، یورش برند و آن‌ها را تارومار سازند.

۱. رودخانه‌ای در بوسنی.

چتینیک‌ها در این زمان در سواحل دالماسی منتظر رسیدن نیروهای آنگلو-آمریکایی بودند. رسیدن این نیروها به معنی باز شدن جبهه دومی بر علیه آلمانی‌ها و از طرفی برای پارتیزان‌ها به معنی پایان رویای تسلط کمونیست‌ها بر یوگسلاوی بود. پارتیزان‌ها بدون مزاحمت آلمانی‌ها موفق شدند به نیروهای چتینیک در ساحل دالماسی حمله کنند و آن‌ها را شکست دهند (Sotirovic, 2015:13). سپس یک رشته عملیات مشترک از جانب آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها و اوستاش‌ها، تیتو و نیروهایش را مجبور به عقب‌نشینی به سمت بوسنی کرد. پارتیزان‌ها در مارس ۱۹۴۳م، توانستند با موفقیت از عرض رودخانه نرتوا عبور کنند و محاصره آلمانی‌ها را بشکنند؛ اما متحمل تلفات سنگینی شدند. پارتیزان‌ها پس از عبور از رودخانه، یک نیروی چتینیک متشکل از بیست هزار نفر را که تلاش کردند مسیر آنان به مونته‌نگرو و صربستان را سد کنند، شکست دادند (Tito, 1944:24,25). در طول نبرد نرتوا، تیتو تلاش نمود با نازی‌ها توافقی حاصل کند تا بر اساس آن، پارتیزان‌ها در ازای آتش‌بس میان آن‌ها و نیروهای آلمانی، بر نابودی چتینیک‌ها تمرکز کنند (Romero, 2011:12). آلمانی‌ها که به‌درستی کمونیست‌ها را بزرگ‌ترین دشمن خود می‌دانستند، پیشنهاد پارتیزان‌ها را نپذیرفتند و به نبرد با آنان ادامه دادند.

پارتیزان‌ها پس از تحمل تلفات بسیار در نبرد نرتوا، به تجدیدقوا و سازمان‌دهی دوباره پرداختند. پارتیزان‌ها موفق شدند در بوسنی، کروات‌های بسیاری را که از اوستاش‌ها ناامید شده بودند، جذب خود کنند. از طرفی پس از تسلیم ایتالیا در سپتامبر ۱۹۴۳م، و عقب‌نشینی نیروهای ایتالیایی از آن ناحیه، مهمات و تجهیزات بسیاری برای پارتیزان‌ها برجای ماند. به‌علاوه عقب‌نشینی ایتالیایی‌ها باعث شد پارتیزان‌ها، برای مدت کوتاهی، بر قلمرو بسیار وسیع‌تری تسلط پیدا کنند (Romero, 2011:13). در تابستان ۱۹۴۴م، حدود نیمی از اعضای چتینیک، پس از پیشنهاد عفو عمومی تیتو به کلیه چتینیک‌هایی که مرتکب جنایت جنگی نشده بودند، به نیروهای پارتیزان پیوستند (Dureinovic, 2018:98).

ارتش آلمان پس از تسلیم ایتالیا و در سال‌های ۱۹۴۴م و اوایل ۱۹۴۵م، دامنه عملیات نظامی خود در یوگسلاوی را افزایش داد و موفق شد بسیاری از مناطق از دست‌رفته، از جمله سواحل استراتژیک دالماسی را بازپس گیرد. اما نیروهای پارتیزان نیز روز به روز بر شمار اعضا و حامیان خود می‌افزودند. در آگوست سال ۱۹۴۴م، پیترو، پادشاه در تبعید یوگسلاوی که در لندن به سر می‌برد، اعلام کرد که دیگر از میهایلوویچ

حمایت نمی‌کند و در ۱۲ سپتامبر همان سال، تمامی یوگسلاوها را به حمایت از تیتو تشویق نمود (Nikolic, 2018:29). تیتو در سپتامبر ۱۹۴۴م به مسکو پرواز کرد تا بلکه بتواند شوروی را در انجام یک عملیات مشترک در یوگسلاوی، ترغیب کند. در همان ماه ارتش سرخ پس از حصول توافق با تیتو، به طرف مرزهای شرقی صربستان واقع در بلغارستان حرکت کرد. پارتیزان‌ها در اکتبر ۱۹۴۴ و پیش از رسیدن ارتش سرخ، موفق شدند بلغراد را آزاد کنند. ارتش سرخ نیز چند هفته بعد در بلغراد به آن‌ها پیوست. پس‌ازاین واقعه آلمان نیروهای مستقر در آلبانی و یونان خود را، برای مبارزه در یوگسلاوی به شمال فراخواند. اکنون جنگ چریکی سابق تبدیل به جنگی متعارف شده بود (ibid:30). پارتیزان‌ها از حمایت ارتش سرخ شوروی برخوردار بودند و خود نیز توانستند تا مارس ۱۹۴۵م، حدود ۸۰۰ هزار نیرو جمع‌آوری کنند. نیروهای آلمانی به تدریج از جانب شمال‌غربی صربستان، به بیرون رانده شدند و این نبردها تا روز هشتم می ۱۹۴۵م و تسلیم آلمان در جنگ جهانی دوم، ادامه یافت (Romero, 2011:13).

شکست نهایی نیروهای باقیمانده چتینیک در ۱۲ و ۱۳ می ۱۹۴۵م، و در نبرد زلنگورا (Zelengora) در بوسنی اتفاق افتاد که در پی آن حدود نه هزار تن از نیروهای میهایلوویچ به دست پارتیزان‌ها کشته و اکثریت باقیمانده آنان دستگیر شدند (Dureinovic, 2018:100). شخص میهایلوویچ موفق شد به همراه چند تن از همراهانش به کوهستان‌های بوسنی بگریزد. وی یک سال بعد توسط دولت جدید کمونیست دستگیر و به جرم ارتکاب جنایات جنگی اعدام شد (MacDonald, 2002:135).

دولت فاشیستی کرواسی در آوریل ۱۹۴۵م سقوط کرد و دولتی کمونیستی جای آن را گرفت؛ اما بسیاری از اوستاش‌ها همچنان در کشور باقی ماندند تا در دفاع از کرواسی بر علیه پارتیزان‌ها مبارزه کنند. سرانجام در می ۱۹۴۵م، آنته پاولیچ و یارانش از زاگرب به اتریش گریخته و به دامان نیروهای بریتانیایی پناهنده شدند. شهر زاگرب چند روز پس از پایان جنگ جهانی در اروپا، به دست پارتیزان‌ها افتاد (Erdelja, 2009:25). بسیاری از کروات‌هایی که نزد نیروهای بریتانیایی در اتریش پناهنده شدند، توسط بریتانیا به پارتیزان‌ها تحویل داده شدند، اما پاولیچ به همراه چند تن از یاران خود موفق شد به آرژانتین بگریزد و در آنجا با هویتی جعلی به زندگی خود ادامه دهد.

پیروزی نظامی پارتیزان‌ها در جنگ باعث استقرار مجدد یک دولت واحد در یوگسلاوی گردید و آن را از خطر تجزیه نجات داد. همچنین این پیروزی، دگرگونی‌های اجتماعی اساسی را در یوگسلاوی در پی داشت. مفهوم «نبرد آزادیخواهانه» معادل با «انقلاب سوسیالیستی» در نظر گرفته شد. این دیدگاه جنگ را جدای از تنش‌های قومی و نژادی موجود در یوگسلاوی می‌داند که البته با حقایق تاریخی در تضاد است (Gasic, 2010:2).

نتیجه

اشغال یوگسلاوی در جنگ جهانی دوم، ضمن به‌بار آوردن ویرانی‌ها و جنایات بسیار، باعث برانگیخته شدن حس مقاومت و تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی مختلفی در میان ملت یوگسلاوی گردید که هرکدام انگیزه‌ها و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردند. در کرواسی گروه شبه‌نظامی اوستاش که برخاسته از یک حزب ناسیونالیست کروات و جدایی طلب در یوگسلاوی پیش از جنگ بود، سعی نمود با نزدیک شدن به اشغالگران آلمانی و ایتالیایی و همکاری با آنان، و بهره‌گیری از موقعیت ایجاد شده بر اثر جنگ، آرزوی دیرین خود را که تشکیل یک دولت مستقل در کرواسی بود، محقق سازد. چتینک‌های صرب دیگر گروه شبه‌نظامی بودند که با گرایش ناسیونالیستی، سعی در مقاومت در برابر اشغال داشتند. میهایلوویچ رهبر آن‌ها که خود از اعضای ارتش یوگسلاوی بود، تسلیم زود هنگام و بدون مقاومت ارتش یوگسلاوی در برابر نازی‌ها را، مایه حقارت ملت یوگسلاوی می‌دید و برای حیثیت از دست رفته کشورش مبارزه می‌کرد. دیگر گروه شبه‌نظامی شکل گرفته در یوگسلاوی که برضد اشغال مبارزه می‌کردند، پارتیزان‌ها بودند که گرایشی کمونیستی داشتند و برخلاف دو گروه دیگر، سعی نمودند از تمام اقوام موجود در کشور متنوع یوگسلاوی، نیرو جذب کنند.

کشورهای متفق که در سایر جبهه‌ها با نازی‌ها درگیر بودند، تلاش کردند با حمایت‌ها و کمک‌های مالی و تسلیحاتی، مقاومت در یوگسلاوی را زنده نگه دارند. دو گروه چتینک و پارتیزان نیز برای جلب نظر متفقین و دریافت این کمک‌ها، در رقابت باهم بودند. به مرور زمان تفاوت‌های فکری و ایدئولوژیکی سبب گردید این گروه‌ها هدف اصلی خود را به‌جای مقاومت در برابر اشغال، برپایه تسلط بر کشور یا بخشی از آن در دنیای پس از جنگ و از میدان خارج کردن سایر رقبا قرار دهند. لذا در

یوگسلاوی جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی به شدت بالا گرفت به طوری که اشغال این کشور توسط نیروهای خارجی و مبارزه با اشغالگری، کاملاً در حاشیه قرار گرفت. جلب کمک‌های خارجی عاملی کلیدی در موفقیت هریک از این گروه‌ها در رقابت با سایرین محسوب می‌شد. محتمل نبود که پارتیزان‌ها بتوانند بدون حمایت‌های گسترده متفقین از آنان که از سال ۱۹۴۳م با روندی تصاعدی صورت می‌گرفت، در نهایت بر کل کشور مسلط شوند؛ چتینک‌ها نیز تنها زمانی به شدت ضعیف و منزوی شدند که متفقین آنان را گروهی فرصت‌طلب و غیرقابل‌اعتماد تشخیص داده و از کمک‌های خود به آنان به شدت کاستند. اوستاش‌های کروات کاملاً به قدرت نازی‌ها وابسته بودند و با شکست نهایی آلمان در جنگ، سرنوشت آنان نیز مشخص بود. با پایان جنگ پارتیزان‌های پیروز، حکومتی کمونیستی به رهبری تیتو در یوگسلاوی مستقر ساختند که برای مدت چند دهه، یکپارچگی و ثباتی ظاهری را برای این کشور به ارمغان آورد؛ اما خصومت‌ها و کینه‌های ناشی از این جنگ، به صورت آتش زیر خاکستر در بطن جامعه چند ملیتی یوگسلاوی باقی ماند تا در فرصتی مناسب مجدداً به صورتی دیگر بروز کند.

فهرست منابع و مآخذ

- تیلر، ای. جی. پی (۱۳۷۴). جنگ جهانی دوم، ترجمه فرداد امینی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیاه‌رستمی، هاجر (۱۳۹۴). اشغال نظامی از دیدگاه حقوق بین‌الملل، تهران: انتشارات خرسندی.
- گرنویل، جان (۱۳۷۷). تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه شیرازی، جلوه، بهرام‌بیگی، ج ۱، تهران: انتشارات فرزانه.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵). «چه عواملی در توسعه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مؤثر افتاد»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۳۷۴-۳۵۵.
- 0 <https://ETYMONLINE.COM> (Accessed: 02/06/2020).
- 0 -Cohen, Philip j. (1997). "The ideology and historical continuity of Serbia's anti-islamic policy", *Islamic Studies*, vol. 36, NO. 2, pp. 361-382.
- 0 Connolly, James. (Accessed 23 june 2020). "Resistance to military occupations in Europe from the 19th century", ehne.fr, <https://ehne.fr/en/article/wars-and-traces-war/occupybe-occupied/resistance-military-occupations-europe-late-1800s>.

- 0 -Daniel, Evan. (2006). "Genocide and Resistance in Hitler's Bosnia: The Partisans and the Chetniks, 1941-1943", *Oxford University Press*, vol. 14, pp. 156-162.
- 0 -Duijzings, Ger. (2003). *History and Reminders in East Bosnia*, Amsterdam: Netherlands Institute for War Documentation (NIOD).
- 0 Dureinovic, Jelena. (2018). "To Each Their Own: Politics of Memory, Narratives about Victims of Communism and Perspectives on Bleiburg in Contemporary Serbia", *Croatian Political Science Review*, Vol. 55, No. 2, pp. 89-110.
- 0 Erdelja, Kresimir. (2009). *The Second World War*, Thessaloniki.
- 0 Gasic, Ranka. (2010). *WWII in the Serbian history textbooks*, Belgrade: Institute of Contemporary History.
- 0 Hoare, Marko Attila. (2002). "Whose is the Partisan movement, Serbs, Croats and the legacy of a shared resistance", *The Journal of Slavic Military Studies*, vol. 15, issue. 4, pp. 24-46.
- 0 -Kalogrias, Voios. (2015). " Draža Mihailović – Napoleon Zervas: A comparative analysis of Resistance and Collaboration in Serbia and Greece (1941-1944)", *Balkan studies*, vol. 52, pp. 177-209.
- 0 MacDonald, David Bruce. (2002). *Balkan Holocausts?*, Manchester University Press.
- 0 -Mitrova, Makedonka. (2014). " Ottoman Macedonia between the politics of the Young Turks and the kingdom of Serbia: expectations and negotiations", *Balkanica posnaniensia*, vol. 21, pp. 121-136.
- 0 -Nikolic, Kosta. (2018). "Royalist Resistance Movement in Yugoslavia During the Second World War", *Istorija*, vol. 20, pp. 9-36.
- 0 Petrovic, Aleksandar. (2011). *The transformation of Mihailovic's Chetnik movement: From royalist Yugoslav forces to Serb nationalist guerrillas*, Simon Fraser University.
- 0 Roberts, Adam. (2017). "Resistance to military occupation: An enduring problem in international law", *AJIL Unbound*, vol. 111, pp. 45-50.
- 0 -Romero, Javier. (2011). "Partisan A Strategic Analysis of the War in Yugoslavia, 1942-44", *WORLD at WAR*, pp. 6-13.
- 0 -Sotirovic, Vladislav. (2015). " Yugoslavia's Hidden History: Partisan-Ustashi Collaboration in the World War II (1941-1945)", *History Research*, vol. 3, No. 1, pp. 9-24.
- 0 -Schwartz, Stephen. (1994). "Rape as a weapon of war in the former Yugoslavia", *Hastings Women's Law Journal*, vol. 5, No. 1, pp. 67-74.
- 0 -Tito, Josip Broz. (1944). *The Yugoslav peoples fight to live*, New York.
- 0 -Tomasevich, Jozo. (1975). *War and revolution in Yugoslavia: 1941-1945*, Stanford University press.
- 0 Walt, Stephen M. (Accessed 21 June 2020). "Why they hate us (I): on military occupation", *Foreignpolicy.com*, [https://foreignpolicy.com/2009/11/23/why-they-hate-us-i-on-military-occupation./](https://foreignpolicy.com/2009/11/23/why-they-hate-us-i-on-military-occupation/)
- 0 Wexler, Simon Collard. (2011). *Occupation and resistance in world politics*, Columbia University.

| رویکرد، اهداف و فرجام گروه‌های شبه‌نظامی در یوگسلاوی ... | ۱۴۷



THE HISTORICAL STUDY OF WAR
Scientific Journal, Scientific Research Article
Vol. 4, Issue 3, No.13, Autumn 2020

The Approach, Goals, and End of Militia Groups in Yugoslavia in World War II (AD 1941-1945)

Javad Mousavi Dalini, Ahmad Fazli Nezhad,** Nima Rahmani ****

Abstract

There were contingencies for internal disputes with the outbreak of World War II extending to Yugoslavia in AD 1941. The occupation of Yugoslavia by the Allied forces led to the formation of different militia groups with different goals, ideologies, and political backgrounds. Such armed groups attempted to take military measures and fought not only against occupation but also for post-war political fate and future. In this way, many changes and fluctuations in their policies and positions emerged. Against this background, the authors seek to shed light on the aims of militia groups and their approach to changes in Yugoslavia in World War II as well as the factors effective in the success or failure of each of the involved groups in achieving their goals. The findings of this descriptive-analytical study show that eventually the leftist partisan movement succeeded to defeat its opponents and take over the affairs of the country by gaining greater domestic and foreign support. Political and military changes of this era of Yugoslavia's history determined the post-war political future of the country and became a foundation for developments in the following decades.

Keywords: World War II, Yugoslavia, militia groups, Ustashe, Chetnik, partisan.

* Corresponding Author: Assistant Professor, Shiraz University; Email: javad_shirazu@yahoo.com.

** Associate Professor, Department of History, Shiraz University; Email: fazlinejad@shiraz.ac.ir.

*** MA Student, Department of History, Shiraz University; Email: nima.rahmani887@gmail.com.

| Received: March 13, 2020; Accepted: September 13, 2020|